



نادر شاه

- ۴ -

پرویش تقسیم ایران فاعالت فرنگی

تشدید و خامت اوضاع

ترکها باشغال گرجستان اکتفا نکردند بلکه از سمت جنوب نیز به ایران حمله بردند و حسن پاشا فرماندار معروف و سالخورده بغداد همان راه جهانکشیان قبلی را پیش گرفت و کرمانشاه را اشغال کرد ولی بمناسبت فرارسیدن فصل زمستان ناگزیر در کرمانشاه توقف نمود و تصمیم گرفت که در بهار بطرف همدان پیش راند لکن مرگ او در سال ۱۷۲۴ میلادی (مطابق ۱۱۳۷ هجری قمری) مانع اجرای مقاصدش گردید و نقشه‌اش بدست پسر او احمد که جوانی لایق و کاردان بود و بعنوان پاشای بغداد و فرمانده قوای عثمانی در این جبهه جانشین پدر گردید انجام یافت.

در اوایل سال ۱۷۲۴ میلادی (مطابق ۱۱۳۷ هجری) دو بناک (de Bennac) سفیر کبیر فرانسه در دربار عثمانی با پیروی از سیاست دولت متبوع خویش برای حصول سازش بین دولت روسیه و عثمانی سعی فراوان مبذول داشت و با وجود مشکلات بسیار طرفین را طوری متمایل به سیاست مسالمت آمیز نمود که هر دو دولت حاضر شدند در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ (مطابق ۱۱۳۷ هجری) عهدنامه‌ای امضاء نمایند که بر طبق آن تمام قسمت شمالی ایران و قسمت اعظم باختر آن بین دو کشور تقسیم گردد. طرفین ضمناً موافقت حاصل نمودند که طهماسب را بعنوان شاه ایران بشناسند و او را در استقرار نظم و آرامش در کشور کمک نمایند بشرط آنکه عهدنامه روس و عثمانی را قبول کند.

اما از آنجا که حد فاصل بین مناطق نفوذ روس و عثمانی از خطوط طبیعی مانند رود و کوه تشکیل نشده بود و خود عهدنامه نیز اساس استواری نداشت و گذشته از این طهماسب با وجود همه پزیشانی احوال و آشفته‌گی اوضاع به تنگ قبول این عهدنامه تن در نداد کشمکش و جنگ دوباره آغاز شد. شهرخوی قبل از امضای عهدنامه بتصرف عثمانیها در آمده بود و اندکی بعد طهماسب چون علناً در مقابل عثمانیها مقاومت ورزید احمد پاشا پیشرفت خود را بطرف همدان ادامه داد و این شهر را پس از دو ماه مقاومت دلیرانه تصرف کرد. در شمال باختری ایران نیز قوای عثمانی نخجوان و ایروان را اشغال کردند لکن حمله آنها به تبریز دفع شد. در سال بعد (۱۷۲۵ میلادی مطابق با ۱۱۳۸ هجری) عثمانیها پس از تصرف گنجه بطرف تبریز حمله موفقیت آمیزی بردند و چون کرسی نشین آذربایجان بدین طریق بمخاطره افتاد طهماسب بار دبیل فرار کرد لکن سرعت پیشرفت قوای عثمانیها وی را بر آن داشت که نخست بقزوین و بعد به تهران بگریزد. اما در تهران نیز شاهزاده لکون بخت نتوانست درنگ کند زیرا گرفتار خصمی جدید گردید.

هنگامی که بدین طریق روسیه و عثمانی از شمال و باختر ایران را تجزیه می‌کردند محمود روز بروز بر دامنه متصرفات خود در جنوب میافزود. در این اثنا در بختیاری نیز مردی پیدا شد و خود را صفی میرزا پسر دوم شاه سلطان حسین خواند و عده‌ای پیرو دور خود جمع کرد و برای مدت سه سال بتاخت و تاز و جنگ و جدال پرداخت و شاید وسیدن همین خبر به محمود بود که وی را بیک اقدام

موحش و فجیعی در اصفهان برانگیخت. توضیح آنکه چون محمود شایعه‌ای شنید مبنی بر اینکه صفی میرزای اصلی از زندان فرار کرده است بدون اینکه زحمت تحقیق این خبر را بخورد بدهد کلیه بازماندگان ذکور خاندان سلطنتی صفویه را باستانمای شاه سابق و دو شاهزاده کوچک دیگر جمع کرد و همه را با نهایت وحشیگری بقتل رسانید.

محمود بطور کلی گرفتار بیماری روحی شدیدی شده و باطرافیانش سخت ظنین گردیده بود چنانکه اشرف پسر عمش را که یکی از فرزندان لایق عبدالعزیز و در ارتش افغانها بر اثر رشادت و کاردانی وجهه خوبی بدست آورده بود بزندان انداخت. پس از قتل شاهزادگان صفوی بر شدت اختلال روحی محمود افزوده شد و از لحاظ جسمانی نیز قوایش بسرعت تحلیل رفت زیرا بروایتی مبتلی بفلج شد و بروایتی دیگر دوچار بیماری برص گردید.

وضع تحمل ناپذیر محمود افغانها را به توطئه بر ضد وی برانگیخت و بهمین جهت اشرف را از زندان رهائی بخشیدند و از او درخواست کردند که بجای پسر عمش سلطنت را قبول کند و اشرف نیز این تقاضا را پذیرفت و انتقام خون پدرش را گرفت و در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۷۲۵ میلادی (مطابق با ۱۱۳۸ هجری) محمود را بقتل رسانید و خود بر مسند سلطنت ایران تکیه زد. نخستین اقدام اشرف پس از جلوس بر تخت سلطنت آن بود که کلیه خواهران بانو ذ محمود را از پای در آورد و برخی از مورخان گفته‌اند بااطمینان باینکه شاه سلطان حسین سلطنت ایرانرا قبول نخواهد کرد از سوی تقاضا کرده بود که دوباره پادشاهی ایران را بپذیرد و بعداً نیز سعی کرد که طهماسب را بدام افکند بدینقرار که بوی پیشهاد نمود در نقطه‌ای بین قم و تهران با او ملاقات کند و طرفین نیز متعهد گردند که جز عده معدودی ننگمیان کسی را همراه خود نیاورند. مسلم بود که قصد اشرف قتل طهماسب بود لکن خوشبختانه مردم تیز هوش اصفهان حقایق را بر طهماسب افشامودند و او را از ملاقات با اشرف بازداشتند.

هنگامیکه اشرف دید تیرش بخطا رفته است با قوای عظیمی بتهران روی آورد و در شاه عبدالعظیم قوای طهماسب را غافلگیر کرد و آنها را شکست داد و داخل تهران شد لکن با اندازه کافی پیشرفت نکرد که مانع فرار طهماسب گردد

طهماسب با عده قلیلی از دستیارانش به مازندران گریخت و پس از آنکه مدتی در جنگلهای مازندران سرگردان بود سرانجام بساری رفت و بطور غیر مترقب بیروی کمکی جالب توجهی دریافت داشت بدین معنی که فتحعلیخان قاجار با دوهزار جنگجو بوی پیوست .

مورخان درباره نقشی که فتحعلیخان از ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۸ هجری (۱۷۲۲ تا ۱۷۲۵ میلادی) بازی کرده است اختلاف نظر دارند . تاریخ نویسان دوره قاجاری مانند عبدالرزاق و رضاقلیخان هدایت و محمدتقی خان لسان‌الملک سعی کرده‌اند که فتحعلیخان را بصورت مرد میهن پرست و فداکاری جلوه دهند . بزعم آنها فتحعلیخان کوشید بشاه سلطانحسین در دوره محاصره اصفهان کمک کند لکن چون وزیران حسود شاه سلطانحسین بشاه چنین وانمود کردند که فتحعلیخان مدعی تخت و تاج است ، لهذا او قاجار با لباس مبدل از اصفهان باستر آباد (گرگان) فرار کرد . مورخان معاصر این قول را مقرون بحقیقت نمیدانند . حقیقت مطلب ظاهراً آنست که فتحعلیخان اگر چه علناً برضد طهماسب قیام نموده بود ولی مدتی از آشفتگی اوضاع کشور و بعد مسافت استفاده کرده در نهایت استقلال بسر برده است .

اگر چه ممکن است حس وفاداری فتحعلیخان را وادار بالحق بطهماسب نموده باشد با اینهمه غریزه حب ذات در این تصمیم بی تأثیر نبوده است . او در آن زمان بیش از ۲۰۰۰ تن جنگجو نداشت و حال آنکه ملک محمود سیستانی والی خراسان بمراتب از او نیرومندتر بود . اگر چه قوای طهماسب از لحاظ عده بسی ناچیز بودند با اینهمه مقام وی بعنوان تنها پسر زنده شاه سلطانحسین اورا تبدیل بیک مرکز اجتماع ایرانیان وفادار بخاندان صفوی نموده بود .

فتحعلیخان که بدون شبهه مردی مدبر و دور اندیش بود از همین لحاظ با رزش همدستی با طهماسب نیک پی برد و یقین داشت که باشخصیت بزرگ خویش با آسانی میتواند بر طهماسب تسلط حاصل کند و زمام امور را کاملاً در دست گیرد . اتفاقاً در مارس سال ۱۷۲۶ (مطابق با ۱۱۳۹ هجری) جاه طلبی اشرف آتش جنگ بین او و دولت عثمانی را برافروخت و بدینهمی است نتیجه این جنگ آن بود که مدتی عثمانیها و غلجائیها به طهماسب توجه نکنند و گذشته از این هر دو طرف

بیش از پیش ضعیف و ناتوان گردند . ضمناً قتل محمود آتش کینه و خصومت را بین اشرف و حسین برادر محمود که در قندهار تسلط کامل داشت مشتعل ساخته بود . روسیه هم بمناسبت درگذشت پطر کبیر بمراتب کمتر از پیش در امور ایران دخالت میکرد . ابدانها هم نسبت بسابق بسیار ضعیف شده بودند و بالاخره ملک محمود نیز آنقدر نیرومند نبود که بتواند در مقابل يك جنبش نیرومند برای احیای تسلط خاندان صفوی استقامت ورزد .

نا تمام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

